

فساد، ویژه بهر، ویژه خواری



دکتر فریبرز ریسی دانا

(در قلمرو امتیازهای دولتی)

آشنایی

اصطلاح رانت دو قرن است که به حوزه‌های اقتصاد سیاسی راه یافته است، اما از عمر آن در علم اقتصاد متعارف تقریباً یکصد سال می‌گذرد. پارتو (در دهه‌های آخری قرن نوزدهم و آغازین قرن بیستم) تعریفی از رانت به دست داد که رواجی نیافت. آنچه هم به اقتصاد سیاسی و علم متعارف اقتصاد راه یافت، به ریکاردو (در دهه‌های انتهایی قرن هیجدهم و دهه‌های آغازین قرن نوزدهم)، جان استوارت میل (در دهه‌های میانی قرن نوزدهم) و آلفرد مارشال (در دهه‌های انتهایی قرن نوزدهم و دهه‌های آغازین قرن بیستم) تعلق دارد. بحث آنها به رانت زمین کشاورزی مربوط می‌شد. من اما در نظر پارتو، که از حیث شناخت سازمان تولید و بازار و قیمت بسیار خیال پردازانه و مبتنی بر اصل بیش فرض ذهنی بود، نکته مهمی را در تشخیص رانت‌های موقعیتی و سیاسی یافته‌ام. او رانت را عبارت از مبلغ اضافه در یافتی نهاده تولید (مثلاً نیروی کار) نسبت به آن مقداری که لازم بود تا او را بر سر کار فعلی اش نگهدارد، می‌دانست. اگر دستمزدهای گزینه متعادل ۳۹۰ هزار تومان در ماه باشد، کسی که در کار فعلی - به هر دلیل - ۴۱۰ هزار تومان می‌گیرد، معادل ۲۰ هزار تومان رانت می‌برد. به رغم مفید بودن مفهوم نخستین و پایه‌ای مطرح شده از سوی پارتو، ایرادهای زیادی به این نظر وارد می‌شود؛ از جمله اینکه دستمزد گزینه‌ای متعادل چیست؟ چه واقعیتی دارد و در کجا و چگونه محقق می‌شود؟ گرایش پارتو به بازار و تعادل بازار، عامل اصلی این ابهام در مفهوم تعادل است.

به هر حال، مفهوم رانت از زمان پیدایی مؤثر

خود در بررسی‌های اقتصاد سیاسی در زمان ریکاردو که منجسم‌ترین مفهوم رانت را ارائه کرد، تا کنون چهار تحول اساسی را به خود دید و مشمول تغییرات و گسترش نظری تدریجی که وارد مفاهیم علوم اجتماعی شده‌اند، نشد. اما این چهار تحول هر یک به جای خود بنیادی و تعیین‌کننده بودند.

یکی طرح بحث توسط ریکاردو بود که ابتدا در قلمرو بهره‌دهی اراضی کشاورزی مطرح شد. دومی تحلیل، گسترش و ریشه‌ای کردن مفهوم رانت بود که به ویژه از سوی مارکس و انگلس انجام و موجب شد که اصطلاح رانت در جایگاه علمی و واقعی خود قرار گیرد. سومی بحث رانت توسط اقتصاددانان و جغرافی دانان شهری، به ویژه دیوید هاروی، در دهه‌های هفتاد و هشتاد قرن گذشته بود که موضوع را از قلمرو کشاورزی به زمین شهری آورد، گرچه زمینه‌های بحث پیش از آن توسط انگلس مطرح شده بود. بالاخره بحث چهارم، قراردادن مفهوم و الگوی رانت بود در حوزه امتیازهای ویژه دولتی (سیاسی و مدیریتی) که به انواع سرمایه‌گذاری‌های تولیدی، خدماتی و تجاری مربوط می‌شد. این که در این حوزه بتوان به طور مطلق و ثابت از اصطلاح رانت استفاده کرد، یعنی چیزی که بسیار متداول شده است، البته جای مناقشه دارد که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت. بحث من در این مقاله اتفاقاً به همین حوزه چهارم و مناقشه‌های آن مربوط است. رانت، بیانگر درآمدهایی بالاتر از بازدهی معمولی است، اگرچه در این توصیف، دقت زیاد و قابل اندازه‌گیری وجود ندارد. پایین بودن درجه دقت از آنجا ناشی می‌شود که شاخص و ضابطه‌ای

برای بازدهی معمولی وجود ندارد.

برای ادامه بحث مفهوم ارزش افزوده را بازخوانی می‌کنم:

(ارزش افزوده) = (ارزش فروش) - (ارزش همه نهاده‌های واسطه‌ای)

از طرف دیگر، ارزش افزوده، خود از اجزای یادشده زیر تشکیل و سهم‌بندی می‌شود:

(ارزش افزوده) = (سود) + (مزد و حقوق) + (اجاره بها) + (بهره) + (انواع مالیات) + (استهلاک) + (رانت احتمالی)

در اینجا اگر عبارت "رانت احتمالی" را حذف کنیم، بحثی در میان اهل فن در نمی‌گیرد، اما اگر در کنار همه عناصر سمت چپ معادله بالا ارزش مازاد دیگری ظاهر شود، بحث تازه‌ای به عنوان "رانت آغاز می‌شود. این ارزش مازاد بدان معناست که درآمدی بالاتر از آن درآمدی که فعالیت اقتصادی (شخص یا بنگاه) با توجه به فرصت‌های گزینه‌ای خود به طور معمول انتظار می‌کشد، حاصل شده است. این درآمد پایه‌ای‌ترین تحلیل رانت نامیده می‌شود.

رانت ممکن است با عنصر سود آمیخته شود یا به سود بر تعلق گیرد، یعنی سرمایه‌گذار آن را تصاحب کند. رانت ممکن است بخشی چسبیده به اجاره بها باشد و به سادگی نتوان آن را (که خیلی وقت‌ها اجاره بها هم نامیده می‌شد)، از اجاره بهایی که در بازار برای ملک تعیین می‌شود و با آن آشنا هستیم، جدا کرد. ممکن است دولت آن را تملک کند و به نوعی با مالیات آمیخته و اشتباه شود. گاه رانت به بانک یا وام‌دهنده و سرمایه‌دار مالی (گیرنده بهره یا ربا) تعلق می‌گیرد و باز موجب تداخل بحث می‌شود. اما رانت به ندرت به مزد و حقوق می‌چسبد و آن مربوط به وقتی است که امتیازی به خاطر مالکیت معنوی، حق ویژه کارشناسی، حق نوآوری به فرد تعلق می‌گیرد یا آن که مورد رانت جنبه برخورداری از امتیازهای غیرقانونی و ارتشایی و فسادآمیز دارد و تحت عنوان مزد و حقوق و حق مشاوره و اینگونه امور دریافت می‌گردد.

رانت را دکتور منوچهر فرهنگ (۱۳۷۹) به "بهره" ترجمه کرد. من (رییس دانا / ۱۳۸۰) آن را زمانی شبه مازاد یا در مواردی شبه مازاد اجاری (یا

● رانت نوع سومی را می‌شناسیم که توسط هاروی مطرح شده است.



به اشتباه مازاد اجاری) ترجمه کرده‌ام که از آن راضی نیستم. ترجمه جدیدتر و متداول‌تر "ارزش ویژه" است.*

۲- مفهوم

چه تداخل‌های معنایی و مفهومی برای رانت، وقتی از آن در قلمرو فرصت‌ها و امتیازهای ویژه سودبری استفاده می‌کنیم، پیش می‌آید؟ پیش از رفتن به وادی بحث‌های بیشتر، بهتر است تکلیف خودمان را اینجا روشن کنیم که چگونه بحث ما به درآمدهای مازاد یا مازاد ویژه‌ای مربوط می‌شود که به دلیل تعلق به دستگاه دولت، امتیازهای اعطاشده رسمی، استفاده از پوشش قانونی، برخورداری از امکانات فساد اداری و مالی و مانند آنها ایجاد و تصاحب می‌شوند (نه اینکه فقط ایجاد شوند و تصاحب نشوند). پرسش‌های زیر تداخل‌های بحث را مطرح می‌کنند و امکان فراهم می‌آورند تا مرزبندی علمی، مؤثرتر و شفاف‌تر شکل بگیرد:

آیا سودهای انحصاری، یعنی سودهایی را که به دلیل نداشتن رقابت و رقیب، به هر شکل ایجاد می‌شوند، می‌توان رانت تلقی کرد؟ واضح است که سود فوق‌عادی و انحصاری لزوماً همان رانت نیست و باز پرواضح است که اساساً دنیای رقابت کامل و واقعی سهم بسیار محدود و کم‌اثری در فعالیت‌های اقتصادی ملی و جهانی دارد. به این

* آیا معادل "مازاد ویژه" بهتر نیست؟ آیا معادل "ویژه‌بهر" از آن هم بهتر نیست؟ شاید چون رانت‌خواری و رانت‌بری را ویژه‌خواری و ویژه‌بری نامگذاری کرده‌اند، و در ادبیات فارسی زیبایی و روانی از شرط‌های مهم معادل‌سازی است، لذا این دو را بپذیریم. اما فعلاً اصطلاح "ویژه‌بهر" را نیز به‌کار می‌برم.



● ریگاردو، جان استوارت میل و آلفرد مارشال، نظریه پردازانی که در سده‌های اخیر به بحث درباره رانت پرداخته‌اند.



ترتیب، حساب سود انحصاری از رانت جدا است. سود انحصاری به دلیل موقعیت بنگاه در بازار ایجاد می‌شود. حتی "کارآمدی نوع ایکس" نیز به تدابیر مدیریتی برای ایجاد موقعیت خاص برای بنگاه برمی‌گردد و موجب سود فوق‌عادی می‌شود. اما برکنار از اینها، ممکن است که بنگاهی خاص بتواند طی توافق پنهان و آشکار و قانونی و ناقانونی، فسادآمیز یا مشروع، معاملات دولتی را فقط به خود اختصاص دهد. اینجاست که سروکله رانت یا ویژه‌بهر پیدا



می‌شود. شاید در مواردی بحث حقوقی در بگیرد تا کار به اثبات مدعی فساد و ویژه‌خواری برسد یا تبرئه از آن حاصل شود. اما دخالت حقوق در این مورد مربوط به موارد ابهام یا طرح دعوی و شکایات است، وگرنه در موارد زیادی مسأله اساساً ابهام ندارد و فساد و ویژه‌خواری با معیارهای واقع‌گرایانه اقتصادسیاسی محرز است، هرچند که اصل دفاع از حیثیت افراد و بنگاه‌ها، اصل برائت، حقوق شهروند و حق شکایت خصوصی و نظارت عمومی (دادستانی) ممکن است در اینجا نیز کار را به مسیر حقوقی و دعوای دادگاهی بکشاند.

پرسش دیگر این است که آیا وضع انحصاری که منجر به سودهای انحصاری می‌شود، به خودی خود رانت هم ایجاد می‌کند یا وقتی اختیار بنگاه به دست نیروها و اشخاص و نهادهای ذی‌نفوذ می‌افتد، آنها می‌توانند به

مدیریت و مالکیت مسلط البته در ایجاد نوع خاصی از رانت، مثلاً رانت انحصار طبقاتی، دخالت دارد. مسأله اصلی حذف انحصار بنگاهی به معنای حذف یک عامل قطعی رشد نیست، زیرا چه بسا انحصارها موجب کارآمدی‌اند که می‌تواند به منافع همگانی تبدیل شود. مسأله اصلی، اما، حذف سلطه

ارزش‌های ویژه نیز دست **آیا همه انواع یارانه‌ها و همه یابند؟** واقعیت این است که ویژه‌بهر **انواع انتقال‌های سازمان‌یافته تنها ناشی از انحصار نیست و از سوی دیگر، انحصار نمی‌تواند حتماً ارزش رانت می‌باشند؟** ویژه را ایجاد کند. در این میان،



● اگر دولت از منابع نفتی دست بشوید، پس تکلیف خریدهای نظامی چه می‌شود؟

تعریف کرد؟ مثلاً وقتی وضعیت انحصاری قانونی است، وقتی نفروختن کالا یا گران فروختن آن منع قانونی ندارد یا وقتی بیرون راندن رقیب از صحنه فعالیت با استفاده از روش‌های نااخلاقی صورت نگرفته است، می‌توان حضور ویژه‌بهر را منتفی دانست، حتی اگر همه آنها خلاف اخلاق و شرافت باشد؛ با طرح این پرسش، پرسش دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه خود قانون یا خود اخلاق براساس چه معیارها و با چه نیرویی تدوین و پذیرفتنی شده‌اند که اجازه داشته باشند ویژه‌بهر ایجاد کنند یا نکنند؟

در پی این پرسش‌ها لازم می‌شود بحث را به راستای دیگری هدایت کنیم. واقعیت این است که در زمین‌های کشاورزی مرغوب که بازده در واحد سطح از زمین‌های مشابه، با شرایط یکسان بیشتر است، مازاد ویژه ایجاد می‌شود، زیرا با مساحت، قیمت و هزینه عوامل یکسان، زمین رحمت پنج تن جو و زمین حکمت چهار تن جو عمل می‌آورد (صرفنظر از عوامل تصادفی طبیعی و آفات و جز آن). به این ترتیب، معادل قیمت بازاری یک تن برای زمین رحمت رانت ایجاد شده است: با قیمت سال زراعی ۱۳۸۸- سیاسی، ۱۳۸۷ این می‌شود در حدود ده میلیون تومان. بسیار خوب، آیا این قیمت بازار فعالیت‌های زیرزمینی پدید می‌آید، هر چند که صورت ظاهر آن، یارانه‌های رفاهی و انتقالی یا کمک‌هزینه‌ای و تولیدی باشد. رانت تفاوتی نوع ۱ خود بحث می‌کرد، می‌گفت که رانت ربطی به قیمت بازار

طبقاتی است. پرسش بعدی به یارانه‌ها مربوط است. آیا همه انواع یارانه‌ها و همه انواع انتقال‌های سازمان یافته درآمد و منابع، پدیدآورنده رانت است؟ پاسخ قطعاً منفی است. به عنوان مثال، یارانه‌هایی که به کارگران تعلق می‌گیرد، نه تنها ارزش ویژه‌ای را ایجاد نمی‌کند (یعنی ضدمثال پارتو)، بلکه تنها بخشی از حقوق نادیده گرفته شده آنان را به آنان بازمی‌گرداند. ویژه‌بهر معمولاً از طریق سازوکارهای سیاسی، زدوبندها، فعالیت‌های غیرقانونی و زیرزمینی پدید می‌آید، هر چند که صورت ظاهر آن یارانه‌های رفاهی و انتقالی یا کمک‌هزینه‌ای و تولیدی باشد. در مورد نوآوران نیز این بحث و پرسش در میان است. آیا نوآوران یا کسانی که فرصت‌های بهره‌برداری انحصاری از اثر، اختراع، اکتشاف، ابداع، خطرگزینی و هنرآفرینی را برای مدتی به دست می‌آورند و بنابراین، خود و خانواده‌شان از سودهای فوق‌عادی در محدوده‌های زمانی معین بهره‌مند می‌شوند، لزوماً ویژه‌خورند؟ شاید بتوان ویژه‌بهر را چنان بسیط تعریف کرد که شامل حال تلاشگران عرصه‌های ویژه‌بهر معمولاً از طریق سازوکارهای ادبی، علمی و فنی هم بشود، اما اینگونه شمول عام‌دادن، نه در اقتصاد و نه در حقوق امری پذیرفته، جامع و روان نیست. پرسش دیگر اینکه آیا می‌توان ارزش ویژه را در همه موارد برحسب غیرقانونی یا غیراخلاقی بودن فعالیت

ندارد، یعنی قیمت، رانت را نمی‌سازد. پس چه چیزی قیمت را می‌سازد؟ پاسخ از نظر ریکاردو، چنین بود: متوسط گرانترین هزینه‌های تولید به‌اضافه متوسط نرخ سود (و رانت همان صرفه جویی در هزینه نسبت به گرانترین هزینه است). ریکاردو درست می‌گفت، اما فقط برای رانت تفاوتی نوع ۱. در واقع، برخلاف رأی و نظر اقتصاددانان سطحی، نه قیمت همیشه رانت را می‌سازد و نه رانت قیمت را. مازاد ویژه یا ویژه‌بهر پدیده‌ای مربوط به ساختار و کارکرد نظام اقتصادی است.

اگر رانت را از نوع رانت تفاوتی ۱ تعریف کنیم (یعنی رانت ریکاردویی و رانت نوع ۱ مارکسی) در این صورت، این رانت چنانکه گفتیم، با فرض ثبات قیمت و هزینه تولید، به نفع بعضی از صاحب زمین‌ها که زمینشان پربازده است، ایجاد می‌شود.

اما ممکن است حتی در حالتی که همه زمین‌ها بازآوری یکسانی دارند، باز هم رانت ایجاد شود که متعلق به همه مالکان و اصل مالکیت است. اینگونه رانت، "رانت مطلق" نام گرفته است نه تفاوتی. رانت مطلق نخست بار از سوی کارل مارکس کشف و بحث شد و لیپی‌یتز آن را "خراج به سبک مارکس" نامید.

اما رانت نوع سوم را می‌شناسیم

که توسط هاروی مطرح شد و "رانت انحصار طبقاتی" نام گرفت. اِدِل (۱۳۸۰) آن را شبه‌رانت مطلق و لیپی‌یتز آن را "خراج به سبک انگلس" نامیدند. در این حالت، یک گروه یا طبقه اجتماعی به دلیل مالکیت و تسلط انحصاری بر زمین نوعی رانت را با بهره‌برداری از زمین از آن خود می‌کند، زیرا زمین دارای موقعیت انحصاری است که از مالکیت انحصاری آنها ناشی می‌شود، البته در مورد نام بردن از طبقه اجتماعی جداگانه، جای مناقشه وجود دارد (بروگل / ۱۹۷۵).

اگر رانت نوع سوم یادشده در بحث بالا از سوی مالکان تصاحب می‌شود، رانت نوع چهارمی نیز داریم که به خاطر قیمت‌گذاری انحصاری محصول، و نه انحصار مالکیت زمین، پدید می‌آید. نمونه آن هم امکان قیمت‌گذاری محصولات چون زعفران در زمین کشاورزی یا مسکن در محله‌های خاص شهری در

شرایط نیازهای گسترده ساکنان شهر است. امکان قیمت‌گذاری ویژه کالاها از سوی انحصارهای دولتی یا خصوصی که از حمایت قانون برخوردارند، در واقع، کشاندن بحث این نوع رانت در حوزه امتیازهای دولتی است.

رانت دیگری نیز از سوی مارکس به عنوان رانت تفاوتی نوع ۲ شناخته

شاید بتوان ویژه‌بهر را چنان بسیط تعریف کرد که شامل حال تلاشگران عرصه‌های هنری، ادبی، علمی و فنی هم بشود، اما اینگونه شمول عام‌دادن، نه در اقتصاد و نه در حقوق امری پذیرفته، جامع و روانیست.



● مارکس و انگلس نیز در مورد رانت نظر پدیدارگری کرده‌اند.

شده است که مربوط است به شرایطی **اگر بگویم فساد و ویژه‌خواری** کشور (معمولاً کم‌توسعه) امر تقلید و در مورد زمین که موجب می‌شود هزینه تولید کم شود (و این تفاوت دارد با رانت به‌گونه‌ای **زنجره‌ای و علت و معلولی محصول قدرت** و رانت ایجاد می‌شود و رانت ایجاب می‌شود و رانت‌های تفاوتی نوع ۱ که در آن محصول زیاد **دولت است، دو اشکال اساسی** اطلاعاتی (ناشی از داشتن اطلاعات می‌شد). در فعالیت کشاورزی **پیش می‌آید.** زمین‌هایی وجود دارند که کاربرد

ماشین‌آلات را آسانتر و کم‌هزینه‌تر می‌کنند. در تولید مسکن شهری هم زمین‌هایی وجود دارند که دارای خاک مقاوم‌اند. اینها از هزینه‌های تولید می‌کاهند و به همان میزان رانت ایجاب می‌کنند. اگر امکانات دولتی خاصی که می‌توانند به هر دلیل، مانند حمایت قانونی یا منابع و امکانات طبیعی فراوان و ارزان، موجب کاهش هزینه تمام‌شده شوند، در اختیار این و آن وابستگان حکومتی قرار گیرند، نوعی رانت یا به زبان من، ویژه‌بهر به نفع برخوردارشوندگان از آن امکانات ایجاب می‌کند.

رییس‌دانا (۱۳۷۸ و ۱۳۸۲) رانت دیگری را شناسایی کرد و بر آن نام "رانت زمینه‌سازی" یا "رانت القایی" نهاده است. این رانت مبتنی بر استفاده از پایگاه‌های قانونی یا قانون‌سازی است برای اعطای امتیازهایی چون تراکم ساختمان مسکونی و احداث واحدهای تجاری به بعضی از زمین‌های شهری که بتوانند بهره‌وری بیشتری داشته باشند. در مراحل بعدی این رانت بیشتر به صورت رانت تفاوتی نوع ۱ و رانت انحصار طبقاتی تبلور می‌یابد. این نوع رانت خیلی بیشتر از پنج نوع رانت دیگر (شاید به‌جز رانت انحصار طبقاتی) می‌تواند به بحث ویژه‌بهرهای مدیریتی، موقعیتی و سیاسی مربوط شود.

برگردیم به حوزه رانت یا ویژه‌بهرهای دولتی. در جامعه سیاسی، دستگاه‌ها و نهادهایی وجود دارند که وظیفه‌شان ایجاب ویژه‌بهر است. آنها در واقع، برای آن که افراد، مؤسسات، شرکت‌ها و گروه‌های اجتماعی از فرصت‌ها و مزاددهای بیشتری برخوردار شوند، زمینه‌سازی می‌کنند. چه بسا انجام این وظیفه موجب افزایش کارآمدی اقتصادی می‌شود، گرچه معمولاً به کاهش میزان عادلانه بودن توزیع و عدالت اجتماعی منجر می‌شود. ویژه‌بهرهای موسوم به "رانت شومپیتری"، یعنی امکانات و کمک‌ها و یارانه‌هایی که به نوآوران، به‌ویژه در عرصه تولید تعلق می‌گیرد، از این نوعند. ویژه‌بهرهای یادگیری، یعنی وقتی در یک

کشور (معمولاً کم‌توسعه) امر تقلید و سازگاری تکنولوژیکی تحقق می‌یابد و رانت ایجاب می‌شود و رانت‌های اطلاعاتی (ناشی از داشتن اطلاعات ویژه)، می‌توانند به افزایش کارآمدی یاری برسانند. بحث در مورد اینگونه ویژه‌بهرها را می‌توان برحسب هزینه متوسط، هزینه نهایی، هزینه ثابت و جز آن از یک سو و ماهیت بنگاه اقتصادی از دیگر سو، بسیار توسعه داد. مهم‌آنست بدانیم به‌هرحال این ویژه‌بهرها با هر اثر مثبت و بلندمدتی که دارند، معمولاً به زیان عدالت اجتماعی تمام می‌شوند. در جوامعی که مراحل گذار را پذیرفته‌اند، معیارشان این است که این رانت به دلیل ایجاب انگیزه رشد و توسعه اثر مثبتی بیشتر از اثر منفی آن دارد.

اما چون کمک‌ها و امکانات اعطایی خاص دولت ممکن است از منشأ سوءاستفاده و فساد باشد، لذا باید این پرسش را مطرح کنیم که چه چیزی مرز بین فساد و ویژه‌بهرهای قانونی و مجاز را معین می‌کند؟ برای پاسخ لازم است به‌اجمال به مصداق‌های فساد بپردازیم. براساس تجربه‌ها، رویه‌ها و کنوانسیون‌ها (از جمله کنوانسیون پالرمو - ۲۰۰۰) مصداق‌های فساد عبارتند از:

- رشوه‌دهی فعال و غیرفعال به مقام‌های رسمی داخلی و خارجی،
- کمیسیون‌گیری مأموران دولتی و مأموران انجام معاملات و بستن پیمان‌ها،
- حساب‌سازی و برداشت‌های پنهان از منابع دولتی (برداشت مستقیم "اختلاس" محسوب می‌شود)،
- وعده، پیشنهاد، درخواست و پذیرش فراهم‌آوردن امتیازهای غیرقانونی به یک مقام رسمی و عمومی که در بندهای پیشین از آنها یاد شد، چه برای خود شخص، چه برای شخص دیگری که به‌نوعی به او مربوط است به نیت و داشتن آن فرد به انجام کار یا خودداری از انجام کاری که با سلامت مأموریت و تعهد او در تضاد است،
- استفاده یا جابجا کردن قدرت اعمال نفوذ از سوی دارندگان موقعیت‌های عمومی و دولتی،
- استفاده نادرست یا خسارت وارد کردن و تضییع دارایی‌های عمومی و دولتی به صورت آگاهانه به منظور بهره‌برداری شخصی،



نیستند. نکته دیگر اینکه واقعاً بین فساد در هر معامله و کل فساد تمایز موجود است. ممکن است مافیای قدرت در یک کشور فساد و ویژه‌خواری با ارقام نجومی داشته باشد، بی‌آنکه همهٔ معاملات عادی آلوده باشند. اما در کشور دیگر ممکن است فساد در شمار زیادی از معاملات و تصمیم‌ها وجود داشته باشد، اما حاصل جمع ارزش پولی آنها بسیار کمتر از کشور نخست باشد.

حتی اگر فساد و ایجاد شرایط و زمینهٔ ویژه‌خواری را محدود به موارد یادشدهٔ بالا کنیم، باز ممکن است به این نتیجه برسیم (و در واقع، با ارقام نجومی در موارد زیادی نیز می‌رسیم) که آن عوامل به طور جدی محصول ساختار قدرت سیاسی و اقتصادی پایه‌ای هستند که باید ریشهٔ آنها را با استفاده از موازین ریشه‌ای

تبیین و شناخت اقتصاد سیاسی ارزیابی کرد. اتفاقاً در این مورد شمار زیادی از اقتصاددانان که موضوع را خیلی سطحی ارزیابی می‌کنند، برآنند که قدرت سیاسی متمرکز یا دست‌یابی دولت‌ها به امکانات اقتصادی مثلاً درآمد نفت یا داشتن ارتش بزرگ، امکانات ویژه‌خواری و فساد را فراهم می‌آورند. البته چه‌بسا چنین نیز پیش می‌آید، اما چونان یک قانونمندی عام و جامع بی‌بروبرگرد این کسان اشتباه می‌کنند، زیرا در پی ریشه‌یابی نیستند، گرچه ممکن است در تشریح مقدماتی مسأله، حرف‌های درستی هم بزنند.

اگر بگوییم فساد و ویژه‌خواری به‌گونه‌ای زنجیره‌ای و علت‌ومعلولی محصول قدرت دولت است، دواشکال اساسی پیش می‌آید: یکی اینکه اگر چنین است، پس چرا فساد در دولت‌های قدرتمند و توانمندی مانند آلمان بسیار کمتر از دولت‌های ضعیف‌تر و ناتوان‌تر است؟ دولت آلمان البته که قدرت دارد و اینکه به دلیل وجود ترمزهای پایدار و پویای مربوط به نظارت مدیریتی و نظام دموکراسی نمی‌تواند و نمی‌خواهد هر نوع اعتراض و مخالفت و انتقادی را - دست کم در رده‌های مسالمت‌آمیز و ناریشه‌ای و سازگار با ساختار نظام - سرکوب کند، علامت ناتوانی این دولت نیست. قدرت دولت آلمان، در حضور و نظارت پلیسی و قضایی و رفاهی و بهره‌برداری از متابعت و مشارکت با رعایت بخش زیادی از حقوق عمومی مردم است.

گویندگان نظریهٔ دولت بدون‌نفت، هدفشان نه دموکراسی و نه حذف ریشه‌های ویژه‌خواری و فساد بوده است.

- پول شویی و پنهان کردن عواید حاصل از ارتکاب فساد و ارتشا،
 - سوءاستفاده از مسوولیت و مقام با هدف نفع‌بری شخصی،
 - ثروت‌اندوزی غیرقانونی به شکل‌های مختلف از طریق سوءاستفاده و به‌کارگیری موقعیت منصب و مقام و سلطه و نفوذ به‌آن،
 - به‌کارگیری اطلاعات طبقه‌بندی‌شده و افشای تصمیمات پنهان دولتی و عمومی به منظور سودبری شخصی،
 - تغییر کاربری و بهره‌برداری نامناسب و نادرست از اموال عمومی،
 - فریبکاری و سندسازی و ظاهرسازی برای پنهان کردن بهره‌برداری‌های اقتصادی شخصی از سوی مسوولان،
 - انواع فساد و ارتشا، و زدویند در بخش خصوصی،
 - حساب‌سازی و پنهان‌کاری و نادرست‌نمایی در امر حسابرسی،
 - سفارش‌های نابجا و ناآشکار و واسطه‌گری قدرت و نفوذ توسط اشخاص.
 می‌بینیم که براساس کنوانسیون و تعاریف رویه‌های شناخته‌شده، که مصداق‌های بارز نیز دارند، مرز بین فساد، ارتشا و ایجاد امکانات و جوی که مازاد ویژه ایجاد می‌کنند، چندان روشن نیست. ضمناً اعمال زور، فساد سیاسی، ظاهرسازی، تقلب در قوانین، کلاه‌شرعی و اینگونه اعمال در موارد یادشدهٔ بالا مستتر

اشکال دیگر نظریه بالا این است که این ادعا مشخص نمی‌کند که قدرت دولت واقعاً چیست و از کجا می‌آید؟ اگر قدرت جای خود را به اقتدار مردمی، یعنی قدرت بر پایه دموکراسی، آنهم برای حفظ دموکراسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مردم بدهد، در آن صورت، هرچه قدرت بیشتر می‌شود، فساد کمتر می‌شود. برعکس، وقتی قدرت محدود به امکان سرکوب مخالفان است و ناشی از پیوستگی دولت به ساخت قدرت طبقات اجتماعی حاکم در رده‌های بالا است، البته که انواع فساد و ویژه‌خواری و ویژه‌جویی شکل می‌گیرد و گاه شبکه فساد تا پایین‌ترین رده مأموران اجرایی می‌رسد و جامعه را مثل متاستاز سرطان درگیر می‌کند. گاه فساد به صورت نوعی واکنش خودبه‌خودی و موجه در برابر فشار زندگی و پایین بودن حقوق و دستمزد درمی‌آید (این موضوع جای بحث و تحقیق دیگری دارد که در مقاله دیگری به آن خواهیم پرداخت). دستگاه

دولت در این صورت توان برخورد خشونت‌بار و سرکوبگرانه با مخالفان، دگراندیشان و معترضان را دارد، اما قدرت تحمل یک جامعه دموکراتیک و حضور فعالانه و مشارکت و انتقاد را ندارد.

در مورد منشأ قدرت دولت

حرف‌های به‌واقع یاوه‌ای نیز گفته و تبلیغ می‌شود که چون نیک بنگریم، مایه آن تلاش بخشی از قدرت اقتصادی و طبقاتی برای گسترش موقعیت مادی و اجتماعی آنان است. در ایران گفته می‌شود و این گفته تا به درون انتخابات ریاست جمهوری و مجلس در ایران نیز راه یافت که چون دولت ایران نفت و درآمد عظیم نفتی (آیا واقعاً عظیم است؟) را در اختیار دارد، پس قدرت بی‌پایان هم دارد و بنابراین، به حذف آزادی‌ها و عدم اجازه به رشد تشکل‌ها و انتقال بخشی از قدرت به مخالفان، به‌گونه‌ای موفقیت‌آمیز اقدام می‌کند. در این نظریه بحثی از این نیست که اگر هدف قطع دسترسی دولت به منابع مالی به امید یک دموکراسی مشکوک و نامطمئن و بی‌ریشه اجتماعی و زمینه تاریخی باشد، پس اعتبارات طرح‌های عمرانی، هزینه‌های آموزش و پرورش عمومی، هزینه‌های بهداشت و درمان، خدمات رفاهی، خدمات قضایی و امنیتی و هزینه‌های نظامی و جزآن با چه

بودجه‌ای تأمین می‌شود؟ از نظر آنها دو راه‌حل اساسی پس از انتقال مالکیت درآمدهای نفتی به بخش خصوصی متصور است:

یک، دولت از همه این وظایف، به‌جز خدمات نظامی، پلیسی، قضایی و امنیتی دست بشوید و آن را به بخش خصوصی واگذار کند، از جمله و به‌ویژه اینکه سرنوشت آموزش و سلامت و رفاه را خصوصی‌سازی کند.

دو، دولت پس از انتقال مالکیت نفت و درآمد نفت به بخش خصوصی، برای تأمین هزینه‌های ضرور توسعه اقتصادی و خدمات اجتماعی شروع به مالیات‌گیری کند.

به دلیل آنکه انتخاب هریک از دو راه‌حل بلافاصله از حیث نظری با تضادهای منطقی فراوان روبرو می‌شود، لذا نظریه‌پردازان یادشده معمولاً ترکیبی از این دو را با ذکر این نکته ظاهراًصلاح انتخاب می‌کنند که ترکیب و اندازه، بستگی به شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی،

سیاسی و جزآن دارد. اما به‌هرحال، آنها اقتصاد را به تله هر دوی این گرفتاری‌ها می‌اندازند. اما من تاکنون پیشنهادها و روش‌های کارشناسانه دقیق و سنجیده و پاسخگو را که بتواند از پس تضادها و مشکلات اقتصادی در نظریه و عمل برآید، ندیده‌ام. چنین

هم نباید می‌بود، زیرا اصل مأموریت گویندگان نظریه یادشده، درواقع، انتقال منابع به بخش خصوصی و چه‌بسا خودمانی است و پس.

ایرادهای فراوانی به این بحث‌های متناقض و تضادآمیز وجود دارد. من نکاتی را که به مقاله حاضر مربوط می‌شود، مطرح می‌کنم. پرسش انتقادی نخست آنست که چه کسی گفته است که باید دولت‌ها از مسوولیت‌های اجتماعی و انسانی خود، به این بهانه که خصوصی‌سازی خوب است یا این‌وآن‌اثر را دارد یا این‌که دولت‌های فاسد در جهان و ایران پیدا شده‌اند، دست بشویند؟ چه کسی اجازه داده است که به جای اصلاح اساسی و ساختاری جامعه سیاسی و نظام دولتی و به جای مقتدر- مردمی‌کردن و مسوولیت‌پذیرساختن دولت و قراردادن آن در راستای هدف‌های توسعه همگانی، باید آن را به سوی مسوولیت‌گریزی، اما پابرجایی بر مسوولیت اعمال زور و نظامی‌گری سوق دهیم؟ واقعاً کدام نظر سنجی همگانی و کدام انتخابات مبتنی بر مشارکت و حضور

**مزاد ویژه یا ویژه‌بهر،
پدیده‌ای مربوط به ساختار
و کارکرد نظام اقتصادی
است.**



● چرا دولت‌ها به جای مسوولیت‌پذیری در حوزه‌های اجتماعی، به سوی اعمال زور و نظامیگری می‌روند.

همه‌جانبه و پایدار گرایش‌های مختلف اجتماعی و سیاسی، به‌ویژه نیروی کار، آنگونه تغییر در ساختار دولت را تجویز کرده است؟

یکی از پایه‌های استدلالی مدافعان واگذارکردن منابع ملی نفت به بخش خصوصی، ادعایی نادرست

است در دفاع از ارزشی که هرگز خودشان آن ارزش را گرامی نداشته‌اند. می‌گویند دولتی که مالیات می‌گیرد، مدیون مردم است، اما دولت نفتی یا برخوردار از مازاد ویژه نفتی به مردم بدهی ندارد. بنابراین، اولی به سوی دموکراسی و پاسخگویی پیش می‌رود و دومی همیشه پرزور می‌ماند و به دموکراسی و رأی مردم بها نمی‌دهد. این نظریه از هیچ پایه استدلالی و منطقی برخوردار نیست، زیرا نمی‌تواند اثبات کند که اگر نفت مال مردم است و دولت برگزیده مردم برای آنکه متولی نفت باشد و آن را در چهارچوب برنامه‌های مصوب و دموکراتیک مردمی خرج کند، چرا باید آن دولت یکسره زورورز باشد و ملاحظات دموکراتیک نداشته باشد؟ این نظریه همچنین نمی‌گوید که دولتی که می‌خواهد هزینه‌های ملی را از راه مالیات تأمین کند، مگر تا چه حدی می‌تواند از نادارها، زارعان کم‌بضاعت، کارگران، کارمندان رده‌های پایین، کارکنان خدماتی، تهیدستان و بینوایان روستایی و شهری و آن ۷۵ درصد خانوار شهری که در ایران در زیر خط متوسط هزینه خانوار زندگی می‌کنند و آن ۳۵-۳۰ درصدی که زیر خط فقر مطلق اند، مالیات بگیرد و هزینه‌های

**در جامعه سیاسی،
دستگاه‌ها و نهادهایی وجود
دارند که وظیفه‌شان ایجاد
ویژه‌بهر است.**

جاری، عمرانی و نظامی‌سنگین را تأمین کند؟ این دولت باید به عصر توحش برگردد و تسمه از گردن مردم بکشد و جامعه را به فلاکت و عقب‌ماندگی ببرد یا باید مالیات خود را از داراها بگیرد و دولت آنها نیز باشد و برای پرهیز از فشار اقتصادی بر سرمایه‌گذاران، نیازهای اساسی و انسانی توده‌های مردم را فراموش کند. مالیات‌دهندگان رده‌های بالا، با هدف‌های معین برای کنترل بیشتر دولت و سوق دادن آن به سمت هدف‌های معین و از جمله سرکوب طرفداران عدالت و برابری و خدمات رفاهی و خواهان دستمزد بیشتر، مالیات می‌دهند. برای آنکه چنین نباشد، فشار عمومی بر فقیران، کارگران، بیکاران و مردان و زنان معترض که درخواست‌های اجتماعی و اقتصادی دارند، باید جای خود را به حضور تشکل‌های مردمی و گسترده در دولت بدهد. اینها نیز با انتقال منابع ملی و اجتماعی به اقلیت محدود و قدرتمند اقتصادی قاطعانه مخالفتند.

اگر دولت از درآمد نفت دست بشوید و به درآمدهای مالیاتی متکی شود، آیا جز آنست که باید برای انجام تعهدات انسانی بیشترین منابع مالیاتی را از محل مالیات بر درآمدهای نفتی تأمین کند؟ در سال ۱۳۸۸ از کل ۹۶۸۰۰۰ میلیارد ریال، ۲۴۰۰۰ میلیارد ریال آن مالیات و مبلغ ۲۰۵۰۰۰ میلیارد ریال آن نیز درآمدهای ناشی از مالکیت دولت و ۱۵۳۰۰۰ میلیارد ریال نیز از محل درآمدهای نفتی پیش‌بینی شده است. دولت یا باید از دو رقم آخر،

به‌ویژه رقم آخر، یعنی درآمدهای نفتی چشم پوشد و با این حساب به سراغ طرح‌های عمرانی و خدمات اجتماعی نیز نرود، یا همان مبلغ را دوباره مالیات بگیرد. و ما به خوبی می‌دانیم که مالکان چنین ثروت‌های بادآورده‌ای، به‌سادگی چنین مالیات‌هایی نمی‌دهند و آنچه را می‌دهند، به‌ازای آنست که دولت باز هم هرچه بیشتر از آن‌ان باشد و در حال حاضر هم این دولت در واقع، عمدتاً متعلق به لایه‌های مالی قدرتمند و ذی‌نفوذ است. آیا دولت به‌سبب درآمد نفت است که قدرت آن را دارد که بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی را نادیده بگیرد، یا دستگاه‌های نظامی و امنیتی‌اند که او را برای این کار یاری می‌دهند؟ صدالبته پاسخ این است که این دستگاه‌ها ابزار واقعی اجرای قدرت‌اند. به‌هرحال، درست است که این دستگاه‌ها از منابع نفتی باید حقوق بگیرند و تعذیب سازمانی شوند، اما همانقدر هم درست است که این دستگاه‌ها معلول درآمد نفت نیستند، بلکه مایه تملک آن نیز بشمار می‌آیند.

درست‌تر آنکه این هر دو به ساختار قدرت اقتصادی و سیاسی وابسته‌اند. منطقی‌تر اینکه به جای متزلزل کردن روندهای توسعه و خدمات اجتماعی، باید آن را تقویت کنیم و این هم در گروهی نظارت دموکراتیک است و هم با اعمال قدرت مردمی برای کاهش سهم هزینه‌های نظامی و سرکوب به نفع رفاه و امنیت و فعالیت‌های اقتصادی میسر می‌شود. به اینجا که برسیم، معلوم می‌شود که گویندگان نظریه دولت بدون نفت، هدفشان نه دموکراسی و نه حذف ریشه‌های ویژه‌خواری و فساد بوده است. چنین است، زیرا آنان تاکنون هیچ نشانی از دفاع مستقیم از دموکراسی، حضور و مشارکت همگانی و هیچ اعتراضی به حذف حقوق انسانی از خود بروز نداده‌اند و هیچ برنامه یا طرح مشخصی را نیز برای مشارکت همگانی، صلح و اقتدار مردمی و کاهش هزینه‌های نظامی قدرت‌زایه نکرده‌اند. به‌جای اینها، آنان مدام خواستار انتقال درآمد نفت به بخش خصوصی شده‌اند که تاکنون شریک اصلی و سهم‌بر و ویژه‌خوار همراه دولت بوده است.

البته حرف‌هایی چون انتقال سهام بردن نفت به مردم، صرفه مردم و دادن مستقیم درآمد نفتی به مردم، خام و عوامانه بوده‌اند و بیشتر کاربرد انتخاباتی داشته‌اند.

بخش مهمی از ارزش افزوده نفت، استهلاک است که با مفهوم متداول نفت تفاوت دارد. در مورد نفت فقط پای استهلاک سرمایه در میان نیست. بخش اصلی این سهم استهلاک به "پایان‌پذیر" بودن منابع نفتی مربوط می‌شود. بنابراین، از ارزش افزوده به‌دست‌آمده، باید بخشی را برای جبران این منابع به صورت سرمایه‌گذاری‌های اساسی و سنجیده اختصاص داد. بخشی نیز باید تمامی مسایل زیست‌محیطی ناشی از بهره‌برداری و مصرف نفت و فرآورده‌های نفتی را حل سفره مردم و دادن مستقیم کند. بخش خصوصی که سابقه فرارهای سالانه سه تا ۱۵ میلیارد دلار را از اواسط دهه هفتاد خورشیدی تاکنون با یاری عوامل فساد دولتی دارد، کجا حاضر است این بخش را به نفع جامعه، نسل‌های آینده و رفاه مردم منتقل کند؟ دولت باید این بخش را به چنین وظایف و اهدای وادارد و از آنان برای تأمین جایگزین منابع پایان‌پذیر مالیات بگیرد. این می‌شود حکایت گنجشک را پراندن و سپس از داخل حیاط رو به پشت‌بام بیابا کردن!

بخش دیگری از ارزش افزوده سود است. این سود تحت مالکیت و بهره‌برداری دولت به دولت تعلق می‌گیرد. البته این، از مقوله سرمایه‌داری دولتی است. باشد، درست است که در سرمایه‌داری دولتی هم نظام بهره‌کشی وجود دارد، اما دست‌کم اگر دولت، دولتی مردمی باشد، سود آن تحت نظارت و برنامه‌ریزی کارشناسی مردمی و دموکراتیک برای سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی به‌کار می‌افتد.

می‌رسیم به سهم حقوق و دستمزد نفتگران، کارگران و کارکنان زیربخش‌ها و فعالیت‌های مختلف نفت. این سهم در کل ارزش افزوده تاکنون نسبت به گذشته کاهش یافته است. در

حرف‌هایی چون انتقال سهام
نفت به مردم، بردن نفت بر سر
سفره مردم و دادن مستقیم
درآمد نفتی به مردم، خام و
عوامانه بوده‌اند و بیشتر کاربرد
انتخاباتی داشته‌اند.

حرف‌هایی چون انتقال سهام
نفت به مردم، بردن نفت بر سر
سفره مردم و دادن مستقیم
درآمد نفتی به مردم، خام و
عوامانه بوده و بیشتر کاربرد
انتخاباتی داشته است که آنهم در میانه کشاکش



● گرایش پارتو به بازار و تعادل بازار. عامل اصلی ابهام در مفهوم تعادل است.

اینجا مسأله را می‌توانیم در چارچوب تأمین عادلانه حقوق و دستمزد در همه جامعه با حضور تشکل‌ها و نمایندگی‌های مستقیم و مستقل نیروی کار در برابر دولت و کارفرمایان حل کنیم. فعلاً هم دولت بی‌اعتنا به این تشکل‌ها را داریم و هم کارفرمایان متشکل و عزیزکرده را که سابقه دشمنی تثبیت شده با این تشکل‌ها دارند.

بخش دیگر، سهم مالیات است. این مالیات چنانکه گفتیم، می‌تواند از شرکت‌های دولتی یا شرکت‌های خصوصی که در پیرامون شرکت دولتی قرار دارند و وابسته به آنها هستند، اخذ شود. اما با قدرت‌یابی بخش خصوصی عملاً انحصاری بر نفت، معمولاً وابستگی نفتی دولت به این بخش شکل می‌گیرد و دولت به جای پیمودن راه دموکراسی، عمیقاً وابسته به قدرت اقلیتی محدود می‌شود، یا دولتی در برابر دولت علم می‌شود.

بحث اصلی من در این مورد مربوط به مازاد ویژه نهفته در ارزش افزوده نفتی است.

پرسش این است که چنین مازاد ویژه‌ای اساساً چرا و چگونه وجود می‌آید؟ درواقع، به این دلیل که سرزمین ایران مانند چند کشور معدود، در میان نزدیک به ۲۰۰ کشور جهان دارای منابع غنی نفتی است. نفت زبرزمینی کشوری مثل آمریکا که به تنهایی ۲۶ درصد از تولید ناخالص جهان را در اختیار دارد، تقریباً به

پایان رسیده است، مگر با اکتشاف‌های جدید پیش‌بینی نشده یا صرف هزینه‌های هنگفت (چند برابر هزینه متوسط جهانی). این کشور از سال ۱۹۴۵ تاکنون تقریباً هر دو سال یکبار مسوولیت یک جنگ یا کودتا را مستقیم و نامستقیم برعهده داشته است که اصلی‌ترین علت آن هم تصاحب منابع، به ویژه نفت، تسلط بر بازارها و اعمال قدرت نظامی و سیاسی علیه خواست ملت‌ها بوده است که آن نیز به نقش و نیاز اقتصادی در اقتصاد جهان مربوط می‌شده است. واقعیت این است که تولید و رشد صنعتی جهان صنعتی (به ویژه با حضور چین و هند و کره در آن) نیاز به انرژی فسیلی دارد و این به خودی خود برای کشورهای برخوردار از منابع نفتی، ایجاد مازاد ویژه نفتی (رانت نفتی) می‌کند. این رانت به تعبیری از نوع رانت تفاوتی ۱، در

مقیاس جهانی است و به خاطر مالکیت انحصاری مصنوعی و نفت غیرقانونی مردم و دولت بر نفت می‌خواهند با به میدان فرستادن

مردم به بهانه تصاحب نفت، حق مردم مالک‌بودن و انحصار خصوصی را جایگزین بر خورداربودن از منابع داخلی، از جمله منابع نفتی آنان است. در ایران احقاق این حق، یا دست‌کم

به رسمیت شناخته شدن آن، مرهون مبارزه طولانی کارگران و مردم در دهه بیست خورشیدی و اوایل دهه سی در جریان نهضت ملی کردن نفت به رهبری زنده‌یاد دکتر مصدق است که سپس همه جهان نفتی را تحت تأثیر قرار داد و به هر حال، جهان صنعتی را مجبور به تجدیدنظر در روش‌های دستوری و دادن امتیازهای بیشتر به کشورهای نفتی کرد. برخلاف آنچه اقتصاددانان نولیبرال، دشمنان نهضت ملی، جریان‌های ضدکارگری و نظریه‌سازان و وابستگان امپریالیسم می‌گویند، مبارزه ضداستعماری آن روز و درخواست‌های ضدامپریالیستی امروز و تلاش برای حفظ حق مالکیت مردمی بر نفت، آغاز یک حرکت خسران‌آور و نامتمدنانه به رهبری لجوجانه و شیطانی مصدق نبود، بلکه درواقع، حرکتی بود عدالت‌جویانه و توسعه‌خواهانه تحت یک رهبری بسیار دموکرات.

به این ترتیب، مازاد نفتی، ناگزیر به دلیل برخورداری کاملاً متفاوت کشورهای مستقل از

منابع فسیلی پدید می‌آید و بر مبنای اصل حاکمیت ملی در عرف روابط بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است، گرچه به شکل‌های مختلف نظامی، سیاسی و فرهنگی مورد بهره‌برداری و تجاوز استعماری، نواستعماری، امپریالیستی و نوامپریالیستی قرار می‌گیرد. این ویژه‌بهر متعلق به ملت است و اصل حاکمیت ملی نیز آن را تأیید می‌کند و صیانت و بهره‌برداری از آن نیز مطلقاً مربوط به حاکمیت ملی است. این بحث که منافع حیاتی بعضی کشورها حکم و مجاز می‌کند که اصل حاکمیت ملی دیگر کشورها نادیده انگاشته شود، در واقع، از ابداعات امپریالیستی، به ویژه نوامپریالیستی است. در واقع، انحصارهای نظامی، تکنولوژیکی، مالی و صنعتی و حتی تجارت نفت جهان پیشرفته نیز دلیل و بهانه متقابل کشورهای کم‌توسعه مبنی بر منافع حیاتی آنها و ضرورت نظارت و بهره‌برداری همه‌جانبه از این انحصارها را مطلقاً نمی‌پذیرند.

گفته می‌شود از آنرو که انحصار نفتی دولت موجب ویژه‌خواری، فساد و نظام توتالیتری می‌شود، پس باید این انحصار به نفع بخش خصوصی شکسته شود؛ تو گویی بخش خصوصی تاکنون از فساد مبرا بوده و شریک بخش دولتی نبوده و بخش دولتی رشوه‌ها و امتیازها را از مریخ می‌گرفته به زحل می‌فرستاده است! اما می‌دانیم که در واقعیت امکان ندارد

که منابع و صنایع نفتی متمرکز و بزرگ توسط بنگاه‌های رقابتی تحت مالکیت درآمد و اداره شود، زیرا در این صورت، با افزایش هزینه‌های ثابت و با حذف شدن امکان صرفه‌های مقیاس، هزینه‌های تولید از بهای فروش بالاتر می‌رود. به این ترتیب، گویا اقتصاددانان طرفدار خصوصی‌سازی نفت می‌خواهند با به‌میدان فرستادن مردم به بهانه تصاحب نفت، انحصار خصوصی را جایگزین انحصار دولتی کنند. از آنجا که انحصارهای بخش خصوصی به‌واقع شریکان ذاتی و کاملاً چسبیده انواع سرمایه‌داری دولتی می‌شوند، بنابراین، نمی‌توان چیزی را جز جنگ قدرت و موقعیت در پشت سر این نظریه‌سازی‌ها تشخیص داد.

تا آنجا که به دموکراسی مربوط می‌شود، نشانه‌ای در دست نیست که پس از حذف مالکیت

دولتی بر نفت و وابسته شدن اقتصادی دولت به مالیات بنگاه‌های قدرتمند انحصاری، دولت دموکرات شود. بنا به تجربه و تحقیق (آرات / ۱۹۹۱) در کشورهای زیادی با حضور سرمایه‌داری دولتی یا حضور دولت رفاه، دموکراسی هم پا گرفته است (مانند هند، ترینیداد و توباگو و اسرائیل). گرچه جای یادآوری است که مفهوم و شکل دموکراسی قابل بحث است و از کشوری به کشور دیگر تفاوت می‌کند. در ترکیه که سرمایه‌داری خصوصی بسیار قوی دارد، سایه فرمانروایی ارتش و کودتاهای آن، دست‌کم تا چند سال پیش (و اکنون نیز به‌گونه‌ای نامستقیم) بر سر دولت بوده است. بنابراین، نمی‌توان رابطه‌ای اصولی و آماری بین درجه پیشرفته بودن دموکراسی و میزان مالکیت دولتی برقرار کرد. نورژ دارای منابع نفتی دولتی پرزاده‌ی در مقایسه با کل اقتصاد آن کشور است. ذخایر ارزی خارجی این کشور به بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار می‌رسد، اما در این کشور هم دموکراسی، هم

رفاه و هم عدالت اجتماعی در سطحی بالاتر از تقریباً همه کشورهای جهان، به‌جز کشورهای مشابه، وجود دارد. فساد و رانت دولتی نیز در پایین‌ترین حد است. برای مدت‌های مدید این کشور در میان پنج تا هشت مورد کم‌فاسدترین کشورهای جهان بوده است. اما در واقع، نمونه بسیار چشمگیر فساد در این کشور که به محاکمه افراد رده بالا و محکومیت آنان کشیده شد، مربوط به شرکت استات‌اویل بود که ماهیت مستقل و سرمایه‌دارانه و خصوصی داشت و آنهم به پرداخت کمسیون به طرف ایرانی مربوط می‌شد. در آمریکا نیز که کمترین مداخله دولت وجود دارد، نمونه‌های بسیار حجیم فساد و ویژه‌بهری دولتی در مشارکت بین شخصیت‌های سیاسی و پارلمانی با بخش خصوصی و مافیایی شکل گرفته است، نمونه آن هم انرون است که جورج بوش در آن دست داشت. نمونه دیگر، سرمایه‌گذاری‌های دیک چنی، معاون وی در همه جای جهان همراه با سازماندهی مداخله برای سرنگونی دولت‌های مخالف آمریکاست.

یکی از استدلال‌های بسیار سطحی و ماتریالیستی مکانیکی این است که چون بنا به ادعای اقتصاددانان رادیکال، اقتصاد زیربناست، پس حذف زیربنای اقتصادی مالکیت دولتی در نفت برای دولت

درست است که در سرمایه‌داری دولتی هم نظام بهره‌کشی وجود دارد، اما دست‌کم اگر دولت، دولتی مردمی باشد، سود آن سرمایه‌داری برای سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی به‌کار می‌افتد.



● احقاق حق ایرانیان بر منابع نفتی - یا حداقل به رسمیت شناخته شدن آن - موهون نبضت ملی کردن نفت به رهبری زنده‌یاد دکتر مصدق است.

ایران موجب برقراری دموکراسی، کاهش قدرت یک‌جانبه دولت و امکان نظارت‌های چندجانبه می‌شود. از مدت‌ها پیش، مارکس و انگلس در نقد فویرباخ، لنین در نقد اکونومیسم و نظریه فیزیکی و اقتصاددانان مکتب مانتلی ریویو و چپ نو در نقد دیدگاه‌های استالینی این نظریه را که همیشه و همه‌جا اقتصاد زیربنا است، رد کرده‌اند. اقتصاد تنها در اساسی‌ترین بررسی تاریخی، آنجا که پای تحولات ریشه‌ای به میان می‌آید و در ردیف زنجیره استدلال نقش محکم خود را ایفا می‌کند، زیربنا می‌شود، وگرنه چه بسا تحولات که منشأ ملی، واسطه‌ای، فرهنگی و ایدیولوژیکی دارند. بنابراین، نقش اقتصاد باید بر حسب تحلیل طبقات اجتماعی جستجو شود و نه آنکه به صورت مکانیکی و با صدور حکم یک‌جانبه، به عنوان زیربنای همه چیز شناخته شود.

وانگهی اگر مالکیت نفت موجب قدرت مازاد ویژه آفرینی و فساد مربوط به آنست، چرا این مالکیت نباید در بخش خصوصی همین نتایج را به‌بار آورد و آن را از طریق "استخدام" دولت دلخواه به عمل درنیاورد؟ گروه‌های فساد و فشار و مافیایی نیز در موارد زیادی نقش‌های کلیدی را در دولت و دستگاه‌های قضایی، انتظامی، امنیتی و پارلمان‌ها ایفا کرده‌اند و می‌کنند. دولت برلوسکنی در ایتالیا در این مورد نمونه‌ای مثال‌زدنی است.

اما اگر مالکیت منابع نفت نقشی در ایجاد فساد داشته باشد، نقش اساسی در ایجاد رانت ندارد. رانت در مقیاس جهانی با بالا و پایین شدن قیمت جهانی نفت خام، بالا و پایین می‌شود. این رانت متعلق به جامعه است. با تغییر مالکیت کاری که می‌کنیم، آنست که آن را از دست جامعه خارج می‌کنیم. بنابراین، پایه مادی قدرت و فساد از بین نمی‌رود و فقط جابجا می‌شود. اگر نظام دموکراتیک، به‌گونه‌ای مستقیم و با قدرت‌یابی تشکیلاتی و مؤثر اقشار پایینی، کارگران، کارکنان خدماتی و دهقانان شکل بگیرد، درواقع، پایه‌های مادی محکمتری برای دولت دموکراتیک را در مقایسه با مادیت مکانیکی می‌توان مستقر کرد. چنین دولتی وظیفه دارد که مازاد ویژه ایجادشده را تحت نظارت کارشناسی دموکراتیک و چندجانبه به سوی سرمایه‌گذاری‌های ماندگار و پراثر، توسعه انسانی، رفاه و سرمایه‌ها و توان‌های معنوی جامعه هدایت کند. نظارت دموکراتیک بی پایه‌های مادی

اگر مالکیت منابع نفتی نقشی در ایجاد فساد داشته باشد، اما نقش اساسی در ایجاد رانت ندارد.

اجتماعی، خود مانع استفاده شخصی از مازاد ویژه منابع ملی می‌شود یا دست‌کم آن را کاهش می‌دهد و تحت کنترل درمی‌آورد. اما انتقال مالکیت مازاد ویژه قابل حصول ملی را اختصاصی‌سازی و در بهترین حالت، خصوصی‌سازی می‌گویند.

خلاصه کلام، ویژه‌بهرهای موقعیتی و زمینه‌سازی (دولتی و سیاسی) خواه‌ناخواه تا زمانی که نظام کامل دموکراتیک و بی‌بهره‌کشی و مداخله قدرت‌ها برقرار نشده است، ایجاد می‌شوند. شماری از آنها از موقعیت طبیعی و مکانی کشور ناشی می‌شوند؛ شماری حاصل سیاست‌گذاری‌ها هستند و برخی به انواع فشار و اعمال نامشروع و ناقانونی قدرت برمی‌گردند. وضع مطلوب آنست که گروه اول در خدمت توسعه پایدار و برای سرمایه‌گذاری‌های اساسی، بلندمدت و بین‌نسلی قرار گیرند؛ گروه دوم باید از خرد برنامه‌ریزی سیستمی دموکراتیک و نظارتی و در عین حال، خوداصلاح‌گر برخوردار شوند؛ گروه سوم باید از ریشه، یعنی از محل قدرت و سازمان‌های اصلی و دانه‌درشت‌های فساد مورد تهاجم بی‌امان قرار گیرند و این بدین معنی نیست که در برخورد با منابع و عوامل اصلی فساد و



ویژه خواری، مبارزه اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و اجرای روش‌های بی‌وقفه نظارتی در سطوح میانی و پایینی جامعه نادیده گرفته شود. هرکجا پای مبارزه با فساد استواری خود را ازدست بدهد، همانجا خاستگاه و محل رشد و نمو ویروس‌های فساد و ویژه خواری می‌شود.

راه‌حل اساسی، راه‌حل مقطعی و موردی نیست و نباید انتظار معجزه‌آنی از این راه‌حل داشت، گرچه حتماً باید نخستین آثار جدی و درس‌آموز سیاست‌های مرحله‌بندی شده و بی‌وقفه حذف دوویژه خواری، خود را در سطح آگاهی و وجدان اجتماعی نشان دهند و تثبیت شوند و عبرت‌آموزی کنند. راه‌حل اساسی دموکراتیسم است؛ دموکراتیسمی گسترده، ژرف و

پیگیر. این دموکراتیسم با سیاست‌های رسوای نولیبرالی، مانند ولنگارسازی بازار و حذف مسوولیت دولت، نادیده گرفتن عدالت اجتماعی و سرکوب مشارکت‌ها برای ایجاد دموکراسی مشارکتی و واقعی سازگار نیست، بلکه بنا به تجربه دست سرمایه‌گذاران و فعالان خصوصی را برای تثبیت فساد و ویژه خواری و نهادینه کردن آن در جامعه سیاسی و مدنی بازمی‌گذارد. تفاوت راه‌حل دموکراتیک با راه‌حل‌های نولیبرالی، از زمین تا آسمان است.

در راه‌حل دموکراتیک، برقراری دموکراتیسم وابسته به رشد تشکل‌های مستقل مردمی و نیروی کار و ایجاد سامانه هماهنگی و هم‌اندیشی مستقلانه آنها است. در راه‌حل نولیبرالی که دموکراتیسم سطحی را خواهان است، باید دست سرمایه‌گذاران خصوصی، این شرکای بالقوه و بالفعل دولت‌های مفسد و ویژه‌خوار، باز گذاشته شود.

ویژه‌بهره‌های طبیعی باید تحت نظارت دولت دموکراتیک باشند و بیشتر به صندوق‌های اقتصادی رفاهی و عمرانی منتقل شوند، اما ویژه‌بهره‌های ناشی از برنامه‌ریزی‌ها و برنامه‌گذاری‌ها و سیاست‌های اقتصادی (پولی، مالی، بازرگانی) نیاز به تغییر اساسی در هدف‌ها و ابزارهای سیاست‌گذاری دارند. دولت دموکراتیک اساساً نمی‌تواند کارشناسی وابسته و چاپلوس و ویژه‌خوار را در خود جای دهد و مثل بدنی که عضو پیوندی ناسازگار را دفع می‌کند، آنها را بیرون

اگر به امید یک دموکراسی مشکوک و نامطمئن و بی‌ریشه اجتماعی و زمینه تاریخی، دسترسی دولت به منابع مالی قطع شود، پس اعتبارات طرح‌های عمرانی، هزینه‌های آموزش و پرورش عمومی، هزینه‌های بهداشت و درمان، خدمات رفاهی، خدمات قضایی و امنیتی و هزینه‌های نظامی، با چه بودجه‌ای باید تأمین شود؟

می‌راند، همانطور که دولت سوئدجو و با قدرت غیرمردمی این کار را با کارشناسان مستقل و منتقد می‌کند (طبعاً منظور من در اینجا پروراندن آنارشیسم در دل برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و مسوولیت‌های اجرایی دموکراتیک نیست). این که می‌گویم، فقط حرف و آرزو نیست، بلکه برای آن راه‌حل‌ها و تدبیرهای تجربه‌شده و عملی هم دردست است که درجه کارآمدیشان متفاوت است و به عوامل جانبی هم بستگی دارد.

اما ویژه‌بهره‌های ناشی از فساد با نظارت‌های دموکراتیک و با برنامه‌های گسترده و ژرف و پربلندای تبلیغاتی و آموزشی و برخورد‌های قضایی و انتظامی قاطع، روشن، عادلانه و پایدار قابل کنترل و کاهش است. اما همه اینها بر بستریهایی از سلطه طبقاتی از طریق برقراری جامعه مدنی که در آن تشکل‌های مردمی و نیروی کار فعال می‌شود، امکان‌پذیرند. روش‌های بازمینی و مداخله در سامانه‌های دموکراتیک، بیشترین کارآمدی را در کشف و مجازات متجاوزان به حقوق مردمی و ملی دارند، اما آنها نیز باید مرحله به مرحله ساختار سلطه طبقاتی و قدرت یکسویه را بشکنند و تحت‌مهار درآورند. دستگاه قضایی مستقل، توانمند و انتخابی، آنها نه به صورت سیاسی پارلمانی، بلکه از طریق عالی‌ترین نهاد‌های برگزیده شده و از سوی سازمان قضایی که با نظارت چندجانبه و آیین‌نامه‌های نفوذناپذیر اداره



نولیبرالیسم فاصله می‌گیرد. در دموکراسی مشارکتی، اصل عدالت اجتماعی، تشکل‌های مردمی و نظارت و نقد جنبه محوری پیدا می‌کند. با این دموکراتیسم، بهانه و دستاویزهایی چون ناداری، تبعیض، محرومیت، تورم و بیکاری که به درستی عامل اصلی گرایش رده‌های میانی و پایینی مأموران و مسوولان به روش‌های فسادآمیز و ویژه‌خوارانه است، به شدت رنگ می‌بازد، گرچه قرار نیست فکر کنیم که این ناهنجاری‌ها در چارچوب نظام طبقاتی و حتی با کم‌رنگ شدن این نظام یکسره و یک‌شبه رخت برمی‌بندند.

تشکل‌ها، آزادی اندیشه و بیان و نقد و عدالت اجتماعی، مایه‌های اصلی دموکراسی مشارکتی، پایدار و نظارتی را می‌سازند. در این دموکراسی جایگاه قله‌های اقتصادی را هبردی که در اختیار دولت برگزیده است و جایگاه ابتکارها و فعالیت‌های خصوصی از طریق سازوکارهای تصمیم‌گیری دموکراتیک و مردم‌پایه و کارشناسی مستقل مشخص می‌شود. تبادل کالا، پول، قدرت، اطلاعات و موفقیت در تمامی جامعه از راه همین سازوکار ساماندهند می‌شود. نظام لیبرالی و نولیبرالی اقتصادی اینها را به سازوکار کور، کر، بیمار، بی‌رحم و فاسد بازار می‌سپارد که تاکنون دست در دست دولت‌های غیردموکراتیک سودجو و سرمایه‌دار، جامعه را به این روز انداخته است که می‌بینیم.

می‌شود، می‌تواند کنترل فساد را تضمین کند. اما این نیز در جامعه‌ای با سیطره نهادهای دولتی، نیمه‌دولتی، شبه‌دولتی و خصوصی انحصاری و طبقاتی، نا کامل و نامطمئن می‌ماند.

در سامانه‌های سیاسی و اجتماعی ای‌اینچنین، که البته کار اصلی خود را متوجه برخورد با شبکه‌های فساد و سودجویی‌های ناقانونی می‌کنند، هرگز تخلف و خطای رده پایینی‌ها به بهانه آن که کار اساسی در دست انجام است، نادیده گرفته نمی‌شود. اما عنصر اساسی و مهم در دموکراتیسم واقعی، جنبه مشارکتی آن است و این از بیخ‌وبن با

منابع

- ۱) حسین خان، مشتاق (۱۳۸۶) / رانت‌ها، رانت‌جویی و توسعه اقتصادی / ترجمه محمد خضری / تهران / پژوهشکده مطالعات راهبردی / صص ۲۳-۲۱.
- ۲) رییس‌دانا، فریبرز (۱۳۸۲) / معرفی گونه تازه‌ای از رانت زمین شهری / فصلنامه اقتصاد سیاسی / سال اول / شماره ۹ / صص ۱۱۴-۱۰۹.
- ۳) فرهنگ، منوچهر (۱۳۷۹) / فرهنگ علوم اقتصادی / نشر پیکان / تهران / صص ۱۰۳۹-۱۰۳۸.
- ۴) حال استیوارت، کاکس رابرت، چامسکی نوآم و دیگران (۱۳۸۲) / دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی، تعامل اندیشه‌ها در اقتصاد سیاسی توسعه / ترجمه حسین راغفر / تهران / نقش انگار.
- ۵) رییس‌دانا، فریبرز (۱۳۷۸) / قیمت‌گذاری زمین‌های نوآباد شهری، رانت و تجربه ایران / همایش زمین و توسعه شهری / تهران / وزارت مسکن و شهرسازی.
- ۶) ادل، ماتئو (۱۳۸۰) / اقتصاد سیاسی شهری و منطقه‌ای / ترجمه فریبرز رییس‌دانا / تهران / نشر قطره.
- ۷) ربیعی، علی (۱۳۸۳) / زنده‌باد فساد، جامعه‌شناسی فساد در دولت‌های جهان سوم / تهران / سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی / صص ۴۱-۳۶.
- ۸) رییس‌دانا، فریبرز (۱۳۸۰) / اقتصاد کاربردی توسعه / جلد اول / فصل سوم / نفت شوم / تهران / نشر چشمه.
- ۹) رییس‌دانا، فریبرز (۱۳۸۱) / عوامل ایجاد فساد اداری مالی در ایران در مسایل و جرایم مالی اقتصادی و سرعت / جلد ششم / مقالات اولین همایش آسیب‌های اجتماعی در ایران / تهران / نشر آگاه.

10) Bruegel, Irene (1975) / The Marxist Theory of Rent and the Entemporary City; A Critique of Harvey, Political Economy of the Housing Question / London: The Envernor Political Economy of Housing Workshop.

11) Arat, Zehra (1991) / Democracy and Human Right in Developing Countries / London / Lynne Rienner Publishers / ch.3.